واژه ی «بلعجب» در شعر حافظ

امین، حسن

[ضبط مختار]:گو حریفی که...در نسخه‏ی‏ قزوینی«آن حریفی...»آمده است.ولی چون در بیت ششم،سخن از پیغامی‏ست که شاعر می‏خواهد به‏وسیله‏ی باد صبا برای یار بفرستد و«گو»به عنوان‏ آغاز ابلاغ این پیام درست‏تر است و حافظ درچند جای دیگر نیز ابلاغ پیام را با«گو»آغاز کرده است. (غزل‏های 11 و 281)پس احتمال درستی«گو»به‏ دلیل تناسب با سبک حافظ بیش‏تر از«آن»است.

مسعود فرزاد،1349،حافظ-صحت‏ کلمات...:2/1363

[ضبط مختار]:گو حریفی که[ضبطهای‏ دیگر]:آن حریفی که،کو حریفی که...یسخه برل‏ دوم به اغلب احتمال اشتباه کتابتی بر اثر حذف‏ دومین سرکش حرف گاف است و معنی استفهامی‏ «کجاست»نمی‏دهد.متن‏[مختار]بر نسخه بدل‏ اول نیز مرجع است.«آن حریفی»ترکیب دستوری‏ ضعیف و ناحافظواری‏ست.به‏علاوه این بیت‏ دنباله‏ی مستقیم بیتی‏ست خطاب به باد صبا وپیغام‏ عاشق به معشوق را معیّن می‏کند.

محمد راستگو،1375،دیوان حافظ:479

بیت را با پیغام بیت پیش استوار می‏دارد از«آن»ق، خ،س بهتر می‏نماید،اگرچه«آن»به بیت استقلال‏ می‏بخشد.

محمود رکن،1375،لطف سخن حافظ:146 [ضبط مختار]:گو حریفی که.برابر ضبط قدسی و بهتر از دیگر ضبطها(آن حریفی که)که‏ با در نظر گرفتن بیت پیش از آن ضبط متن مختار بهتر است.

رشید عیوضی،1376،دیوان حافظ:2/1355 از سه نسخه‏ی ما که این بیت را دارند نسخه‏ی‏ «م»و«ر»-گو-و نسخه‏ی خ-آن-ضبط کرده‏اند«نخ»ضبط نسخه‏ی«خ»را برگزیده است. ولی با قبول این ضبط،ارتباط این بیت پیشین‏ قطع می‏شود و هر دو بیت ناقص می‏نماید.از این‏رو ضبط دو نسخه‏ی«م»و«ر»را ترجیح دادیم. خواجه،بارها پیغام خود را به«گو»مصدّر ساخته‏ است.

واژه‏ی«بلعجب»در شعر حافظ

حسن امین

حافظ واژه‏ی«بلعجب»را دوبار در غزلیات خود به کار گرفته است،یک‏جا می‏گوید: «بسوخت دیده ز حیرت که این چه بلعجبی‏ست»و در جای دیگر می‏گوید:

زیرکی را گفتم این احوال بین!خندید و گفت: صعب‏روزی!بلعجب‏کاری!پریشان‏عالمی

البته صعب‏روزی داریم و پریشان‏عالمی هم؛اما«بلعجب‏کاری»مان کدام است؟قول‏ غریب و مرجوع آن است که«بل»واژه‏یی پارسی باشد به معنی پر،بسیار،دارنده و صاحب‏ که در واژه‏هایی چون بلکامه و بلکارزار بر سر واژه‏های فارسی(و در واژه‏های بلهوس و بلعجب بر سر واژه‏های عربی)آمده است..

از باب مثال،در برهان قاطع در مدخل«بل»می‏بینیم که چنین آمده است:«بل، به ضم اول به معنی بسیار باشد،هم‏چون بلهوس و بلکامه یعنی بسیار هوس و بسیار کام».در فرهنگ جهاگیری هم بل به معنی احمق و نادان آمده و شعری از دیوان‏ شمس،شاهد آورده که:من بلم خود را اگر زخمی زدم بر خود زدم.اما دهخدا در لغت‏نامه تاکید دارد که در این مصرع،من به معنی«دانا»عربی نیست،بلکه«منبل»یک‏ کلمه و به معنی کاهل و بیکار است.(لغت‏نامه،چاپ دانشگاه،ذیل بل،4928 و ذیل منبل‏ ص 21579)

متاسفانه در فرهنگ معین با اعتماد به فرهنگ جهانگیری،واژه‏ی بل به معنی‏ احمق ثبت شده و به همین شعر مولوی هم استشهاد شده است(فرهنگ معین،ج 1،ص‏ 561)و اما دکتر معین واژه‏ی بلعجب را ترکیبی از بل فارسی به معنی پر و بسیار با عجب‏ عربی نمی‏داند.مهم‏تر آن‏که در فرهنگ سخن،بل و بل‏دادن و بل گرفتن تنها به مفهوم‏ بازی کردن و از موقعیت سوء استفاده کردن آمده و نه به‏عنوان پیشوند به معنی پر و بسیار.

به نظر ما،ضبط بل در برهان قاطع و فرهنگ جهنگیری در این‏جا راهگشا نیست‏ و لذا قول غالب و راجح،آن است که«بلعجب»مخفف بو العجب و بو العجب نیز مخفف‏ ابو العجب باشد به معنی کار عجیب یا شخص عجایب کار،شعبده‏باز و مشعبد،چنان‏که‏ ثعالبی گوید:و ما الادهر فی فعله الاّ ابو العجب(ثمار القلوب،مصر،1965،ص 250)و این از آن‏ جهت است که در لغت عربی ابو به معنی(پدر)به معنی صاحب و دارنده هم به کار می‏رود؛ مثل این‏که اگر کسی عمرش 50 سال باشد،می‏توان گفت و هو ابوخمسین،یعنی آن مرد پنجاه سال عمر دارد یا صاحب(پدر)پنجاه سال عمر است.

و این ابو که در فارسی الف آن اکثرا ساقط شده است،بین اعراب وسیله‏یی برای‏ نام‏گذاری از آب کینه(به ضم اول)است و کنایت از نامیدن مردی به نام پسر او یا پدرش‏ یا زنی به نام دختر او یا پسرش بوده است،هم‏چون ابو لهب،ابو جهل،ابو طالب،ابو هریره، ابو الفضل یا ام لیلی و ام قاسم در عربی یا ابو القاسم فردوسی،ابو نصر فارابی،ابو سعید ابو الخیر و ابوالفضل بیهقی،یا ابن سینا و ابی یمین به فارسی.در زبان فارسی،هم در آغاز به پیروی از فرهنگ عربی،کنیه بر نام زادمانی افزوده می‏شد و از باب احترام به جای آن‏ به‏کار می‏رفت،ولی اندک اندک در فارسی،خود کنیه هم به‏جای نام به‏کار گرفته شد،چنان‏که تا همین،امروز،ایرانیان مسلمانان نام پسر خود را ابو القاسم،بعضی ایرانیان اهل‏ سنّت فرزند خود را ابو بکر و بعضی ایرانیان شیعه فرزندان خود را ابو الحسن یا ابو تراب نام‏ می‏نهند و همین«کنیه»را به عنوان نام زادمانی در اسناد شناسنامه ثبت و ضبط می‏کنند.

هرچه باشد،بلعجب،مخفف بو العجب و بو العجب مخفف ابو العجب و به معنای امر شگفت و عجیب و غیرمنتظره است و این ترکیب،اشباه و نظایر دیگر هم دارد از قبیل‏ بلفضول که مخفف بو الفضول(ابو الفضول)است و بلهوس که مخفف بو الهوس‏ (ابو الهوس)است.